

جمع و اجمال است و این عین بسیاری است و این جمع و اجمال را تفرقه و تفصیل است که عبارت
از عرش و کرسی و جمیع صور متالیه است و این تفرقه و تفصیلی را جمع و اجمال است که اول
عظم اعظم خوانند و تفصیل از کائنات برده و سادست سبزه و مولدات ثلثه است و این تفرقه و تفصیل
جمع عینی و اجمال غایی است که آن صورت آدم علیه السلام است و تفرقه و تفصیل او
حیث کلیات ما مکان معناه و صورت نه جامع عالمه اما مکان خفایق
اینکه است معنای او و صورت او جامع هرگز جز این نیست که آن تفصیلی
الخلفاء و الملک و صورته جمیع الجمع و واحد بنه جمع تفرقه کلمه
غلفه و کمالان و صورت و جمیع جمع و احدیت جمع تفرقه کلمه ایشان
و جمله تفصیل الحقیقی با لعم و منبوعهم اما کلمات الصوره المحدثه الاله
تفصیل ایشان که حقیقی است باغ ایشان است و منوع ایشان صورت محمدیه الکریم
و معناه و حقیقه الاجمعه و تفرقه و تفصیل این احدیه جمعیه حقایق کل و ضلالت اقطار
و معنای او حقیقه او که اجماع است
و ابدال است و من کان تحت حیطة کل واحد منهم من هله الائمة
و هر که است زیر حیطه هر یک از ایشان ازین است محسوسه
از نفس بر این معانی و نمیدانم این مبانی بیان مراتب و حضرات
و شرح درجات بعضی از اسما و صفات و ذکر نزلات وجود تا آخر انواع عالم شهود
چون آفتاب روشن میگردد کین اختلافات جمله از یک اصل است و این جمله
چگونه نماز آن بچون است حضرت مولوی فرماید قدر اللہ تعالی سوره نظر
کاروان غیب بی آید بعین لیک زین زشتان نشان آید همین نظر روانی

از...

رشتان کی روند بیل اندر کشتن آید اسمی مچسبوی زکریا برود یا حسین
کل نغمه خوشش در آن آید اسمی این همه رمز است مقصود این بود که آن جهان چنان
آید اسمی مسجود عن در میان جان شیر لا مکان اندر مکان آید اسمی همچو عقل اندر
سیان خون و پوست بی نشان اندر نشان آید اسمی از غیب مطهر
تا آخر مرتبه مظاهر حق یک وجود است که بحسب اختلاف تجلیات و تعینات است
مراتب و حضرات کشته است و این تعینات اعتبار است محضه و اضافات صرفه است
چنانکه اگر در احد را بر ربع اربعه و ثلث ثلثه و نصف ثلثین گویند این از نسبت اضافات
فادح در احدث اولی است همچنین اطلاق همان مراتب و حضرات باعتبار تجلیات
بذات رفیع الدرجات ملایم احدث اولی است که یکی نسبت تقدیر عالم با زمین و عالم
مقدس کل این باغ را تو می خفته سدر این غنچه را تو می سر پوشش بوده
تا به بینی خوشش دست بادوست کرده در آغوش آن شناسم صیث این دل
که ازین باده کرده باشد خوشش موجب سعادت و دوری مساک بفر ازین نسبت می
و احکام امتیازی که حقیقت خود را بدان محسوس گردانده و مدارک خوش را این
نفسی سخته لمر در کمرش **ش** تو همت فد ما ان الیجی تیر تعبت
توسم کرده بودم مادر بند که در سینه کز
و ان لتاخر البین ما يمنع اللما فلاحه فلا والله مانع
و هر که سینه ما در میان چیزی است که مانع است بود آن پس روشن شد که لذت در آنجا
سوی آن عینی کار عن حسن العلم **رابع**
سوی آنکه بدر سینه که هر دو چشم من است از حسن بی نابیب

Copyrighted by University